

## سایه بلند پدرسالاری بر سر زنان داستان (بررسی ردپای پدرسالاری در سووشون از منظر ساختارگرایی تکوینی)

احمد خالقی دامغانی<sup>۱</sup> ✉ \* صونا قاجار<sup>۲</sup> id

<sup>۱</sup> نویسنده مسئول: دانشیار، گروه علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.  
رایانامه: [dr.khaleghi@ut.ac.ir](mailto:dr.khaleghi@ut.ac.ir)

<sup>۲</sup> استادیار، گروه مطالعات تاریخی انقلاب اسلامی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ایران.  
رایانامه: [sqajar@ut.ac.ir](mailto:sqajar@ut.ac.ir)

### چکیده

ساختارگرایی تکوینی لوسین گلدمن مدعی وجود همخوانی ساختاری میان ساخت اجتماعی - سیاسی، ساخت آگاهی گروه‌ها و طبقات و ساختار آفرینش‌های فرهنگی به‌عنوان تجلی عینی ساخت آگاهی است. از این منظر این پژوهش، با بهره‌گیری از روش گلدمن در جامعه‌شناسی ادبیات، در پی پاسخگویی به پرسش از نسبت ساخت اجتماعی و ساختار متن ادبی در ایران است و بدین‌منظور به‌دنبال پی‌جویی ردپای یکی از تأثیرگذارترین ویژگی‌های ساختاری و اجتماعی در ایران یعنی پدرسالاری نهادینه در بافت سیاسی و اجتماعی در متن ادبیات داستانی زنانه (به‌طور خاص رمان سووشون، اثر سیمین دانشور به‌عنوان اولین رمان رسمی زنانه در ایران) است. یافته‌ها نشان‌دهنده وجود همخوانی ساختاری مورد ادعای ساختارگرایی تکوینی، میان ساختار اجتماعی - سیاسی ایران در آستانه دهه ۵۰ و ساختار متن سیمین دانشور، در چهار سنجه تعیین‌کننده منتج از نظریه ساختارگرایی تکوینی، یعنی رابطه با منابع قدرت، کنش‌مندی و توانایی حل مسئله، خودشناسی و خودباوری و محدوده عمل در رمان سووشون (۱۳۴۸) است.

**واژه‌های کلیدی:** پدرسالاری، ساختارگرایی تکوینی، ساختار آگاهی، ساختار متن، سووشون

\* **استناد:** خالقی دامغانی، احمد؛ صونا قاجار. (۱۴۰۳). «سایه بلند پدرسالاری بر سر زنان داستان (بررسی ردپای پدرسالاری در سووشون از منظر ساختارگرایی تکوینی)» *فصلنامه سیاست*، ۵۴، ۲: ۲۱۱-۲۳۱.  
<DOI:10.22059/JPQ.2024.266546.1007322>

تاریخ دریافت: ۲۴ مهر ۱۳۹۷، تاریخ بازنگری: ۱ مرداد ۱۴۰۳، تاریخ تصویب: ۲۱ مرداد ۱۴۰۳، تاریخ انتشار: ۷ شهریور ۱۴۰۳.

### ۱. مقدمه

بررسی و شناخت نسبت و رابطه جامعه و ادبیات از مهم‌ترین و جذاب‌ترین موضوعات بینارشته‌ای است که روزه‌روز بر اهمیت آن افزوده شده است. شاید بتوان از منظری، این رابطه را به نسبت میان فرد و آینه تشبیه کرد. در این تشبیه، جامعه را می‌توان به‌عنوان موجودیتی زنده و پویا دید که نمودهای متفاوت خود را در آینه ادبیات می‌بیند، البته نه آینه‌ای صرفاً و منفعلانه بازتابنده که آینه‌ای جادویی و تغییریابنده و تأثیرگذار که نمودهایی متفاوت از جامعه را می‌نماید و از آنجا که آگاهی، محصول رابطه‌ای نمایاننده از خود است، جهان آفریده ادبیات، به‌طور متقابل موجد ساخت آگاهی و زمینه‌ساز تغییر در ساخت عینی جامعه است و این چرخه ادامه پیدا می‌کند. بنابراین در عمل امکان ندارد که شما اثری ادبی بخوانید و نمودهای جامعه زمینه آن اثر ادبی را در آن نیابید یا در جامعه‌ای نمود عینی ساختارهای تشکیل‌دهنده‌اش را به هر صورت در دلالت‌های عینی آفرینش‌های ادبی و فلسفی و دینی آن نیابید. بنابراین هرچند جامعه اعم از ادبیات است و تأثیری همه‌جانبه بر ادبیات دارد، اما ادبیات نیز تأثیری غیرقابل چشم‌پوشی و انکارناپذیر بر جامعه دارد و رابطه‌ای دیالکتیکی میان این دو برقرار است.

ادبیات از طریق تصویرسازی، جامعه را دستخوش دگرگونی و تغییر می‌کند؛ در جامعه جریان و هنجار می‌سازد؛ میل به مقاومت و اطاعت ایجاد کرده و ارزش‌ها را بازتعریف می‌کند. ادبیات همچنین با بهره‌مندی از عنصر تخیل می‌تواند واقعیات را بازآفرینی کرده و امکان درک بهتر آن را از خلال تصویرگری خلاق فراهم سازد.

جامعه‌شناسی ادبیات، دانشی بینارشته‌ای، کاربردی و پویاست که به کمک آن می‌توان به ژرف‌کاوی و بررسی دقیق و جزء به جزء بستگی‌های متقابل ادبیات و اجتماع پرداخت. جامعه‌شناسی ادبیات به دو مقوله جدا از هم تقسیم می‌شود؛ جامعه‌شناسی پدیده ادبی که بیشتر بر مبنای جامعه‌شناسی تکیه دارد و شامل مجموعه روش‌های جامعه‌شناختی است که به نشر، پخش، فروش، نهادهای ادبی، گروه‌های حرفه‌ای<sup>۱</sup> چون نویسندگان، استادان و منتقدان ادبیات و به‌طور خلاصه هر آنچه بیرون از متن ادبی با ادبیات مرتبط است، می‌پردازد؛ دسته دوم، جامعه‌شناسی ادبی یا جامعه‌شناسی آفرینش ادبی است که بیشتر به ادبیات گرایش دارد و روشی انتقادی است که به متن و معنای آن توجه دارد و با توجه به پدیده‌های اجتماعی مانند ساختارهای ذهنی و شکل‌های آگاهی در پی گسترش درک متن است و در پیشرفت خود از ادبیات تطبیقی به جامعه‌شناسی جهان‌نگری‌ها گذر می‌کند (Adorno et al., 2002: 23).

نگاه جامعه‌شناسانه به آفرینش ادبی به دو رویکرد سنتی و دیالکتیکی تفکیک‌پذیر است. دیدگاه سنتی بر جنبه جامعه‌شناختی اثر بیش از جنبه زیبایی‌شناختی آن تأکید دارد و به‌طور کلی بر آن است که پیوندی کمابیش فشرده بین محتوای آگاهی جمعی کل جامعه با برخی گروه‌های خاص و محتوای اثر ادبی برقرار سازد (Goldmann *et al.*, 2002: 72) و دیدگاه دیالکتیکی که ادبیات را نظام زیبایی‌شناختی مستقلی می‌داند که با نظام مستقل جامعه‌شناختی تلفیق می‌شود و همواره میان این دو، دیالوگ و رابطه متقابل برقرار است (Fazeli & Karimpoor, 2010: 131).

نظریه‌های دیالکتیکی فقط به کارکرد اجتماعی و اقتصادی ادبیات عامه‌پسند نمی‌پردازند، بلکه مناسبات میان ساختارهای معنایی و روایی با منابع اجتماعی و اقتصادی و سیاسی گروه‌های اجتماعی را نیز توضیح می‌دهند (Adorno *et al.*, 2002: 23).

ذیل این دیدگاه نظریات متفاوتی از جمله جامعه‌شناسی نقد اجتماعی یا جامعه‌شناسی متن ادبی، جامعه‌شناسی انواع ادبی، جامعه‌شناسی فاعل ادبی و جامعه‌شناسی ساختارگرایی تکوینی ارائه شده‌اند. بنیانگذار ساختارگرایی تکوینی، لوسین گلدمن، می‌کوشد در روش خود پیوند میان وحدت صورت‌های هنری را با شرایط اجتماعی پیدایش آنها و به بیان دقیق‌تر پیوند میان ساختارهای حاکم بر جهان آثار را با ساختارهای آگاهی جمعی یا جهان‌نگری گروه‌ها و طبقات اجتماعی روشن کند (Goldmann *et al.*, 2002: 72).

او بر این عقیده است که میان این دو ساختار رابطه‌ای درک‌پذیر وجود دارد و سعی دارد تا نشان دهد چگونه وضعیت تاریخی یک گروه اجتماعی، از طریق جهان‌بینی نویسنده، به ساختی ادبی تبدیل می‌شود (Shamisa, 2001: 259).

## ۲. روش تحقیق

این مقاله با بهره‌گیری از روش گلدمن در ساختارگرایی تکوینی، در تلاش برای توضیح رابطه میان تغییرات عینی ساختار اجتماعی سیاسی ایران با ساختار آگاهی زنان و تجلی عینی این ساختار آگاهی در ساختار آفرینش ادبی و در نتیجه فهم بهتر از ادبیات و آگاهی و حضور زنانه است. در این زمینه ضمن اشاره به وضعیت عینی زنان در ساختار اجتماعی سیاسی ایران بر مبنای یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های ساختاری آن یعنی پدرسالاری نهادینه‌شده، رابطه ساخت عینی با ساختار آگاهی از خلال بررسی ساخت متن ادبی (به‌طور خاص سووشون) سنجیده می‌شود. این مهم با خوانش خط به خط متن در نسبت‌سنجی با عناصر چهارگانه رابطه با منابع قدرت، کنش‌مندی و توانایی حل مسئله، خودشناسی و خودباوری و محدوده عمل و تلاش

برای یافتن ساختار معنادار متن در نسبت با ساختار فراگیر شرایط تاریخی شکل دهنده آن انجام خواهد شد.

### ۳. چارچوب نظری

لوسین گلدمن (۱۹۷۰-۱۹۱۳) که به دنبال کاربرد ماتریالیسم دیالکتیک در بررسی ادبیات بود، عنوان ساختارگرایی تکوینی (ژنتیکی)<sup>۱</sup> را برای نظریه خود برگزید. ساختارگرایی تکوینی بر دو جزء اساسی؛ یعنی ساختارگرایی و نظریه تکوین و تحول تاریخی استوار است.

وی با نفی هرگونه ماهیت ماورای طبیعی و ذهنی، زندگی روحانی را ترجمان واقعیت انسانی ژرفتر و گسترده‌تر می‌بیند و بر این باور است که هر عنصر، تنها با در نظر گرفتن مجموعه روابط آن با عناصر دیگر، درک می‌شود (Goldmann, 1990: 98-100). اهمیت بررسی تأثیر و تأثر متقابل عناصر در تفکر دیالکتیکی، امکان و ضرورت بررسی تاریخی و تکوینی آنها را در پی دارد. به بیان گلدمن، روش دیالکتیکی همیشه خصلت ژنتیکی دارد و مطالعه ژنتیکی یک واقعیت انسانی در هر مورد مستلزم این است که تاریخ مادی آن و تاریخ نظریه‌های مربوط به آن موضوع را بررسی کنیم (Goldmann, 1978: 75).

در اندیشه ساختارگرایانه تکوینی گلدمن، آفرینش ادبی، محصول و آفریده فاعلی فرافردی است که نویسنده، نماینده آن است. ساختار معنادار اثر ادبی در ارتباط دیالکتیکی با ساختار ذهنی این فاعل فرافردی که خود در رابطه‌ای دیالکتیکی با ساختار سیاسی و اجتماعی و اقتصادی است، به گونه‌ای پویا به وجود می‌آید و در چرخه مداوم ساخت - شکست، همواره در جریان تکوین و در حال تغییر است. در چارچوب این روش، با اینکه هر اثر ادبی یک آفریننده فردی دارد، اما دربرگیرنده جهان‌بینی گروهی است که خود آن گروه جزئی از ساختار اجتماعی - اقتصادی - سیاسی دوره‌ای معین است. بدین ترتیب کاربرد اصلی اثر را باید گروهی دانست که جهان‌بینی اثر، در آن تدارک یافته است. این جهان‌بینی مجموعه آرزوها، احساس‌ها و اندیشه‌هایی است که اعضای گروه و بیشتر افراد طبقه‌ای خاص را به هم پیوند داده و آنها را در برابر سایر گروه‌ها و طبقات قرار می‌دهد (Toluee & Rezaei, 2007: 7). جهان‌بینی مزبور ناشی از حد اعلای آگاهی بالقوه (ممکن) یک طبقه و برخوردار از انسجام روان‌شناختی است که در زمینه‌های مذهبی، فلسفی، ادبی یا هنری بازتاب پیدا می‌کند (Goldmann, 1978: 124). ترجمان این آگاهی ممکن - که منبعث از واقعیت‌های اجتماعی است - در جهان‌نگری، موجد ساختار ذهنی طبقات است و چارچوب نظری سازنده جهان‌نگری طبقه را شکل می‌دهد (Goldmann et al., 2002: 115) و در ارتباط مستقیم با

ساختار معنادار اثر ادبی برجسته نویسنده توانمند متعلق یا دل‌بسته یا شارح آن طبقه قرار دارد. به این ترتیب اثر ادبی یا هنری، حاصل رابطه‌ای ساخت‌گرا بین نویسنده، موقعیت تاریخی و اجتماعی که اثر در آن به‌وجود آمده و خواننده‌ای است که آن را دریافت می‌کند (Kahn moueepoor, 2010: 53) و آنچه از این منظر اهمیت دارد، خصلت جمعی آفرینش هنری و همخوانی میان ساختار آگاهی گروه یا طبقه اجتماعی و ساختار جهان اثر است. به این منظور در پی نشان دادن این است که چگونه تولید ادبی، در تاریخ تکوین گونه‌ای آگاهی جمعی - به‌گونه‌ای بیشتر و پیچیده‌تر از بازتاب ساده ضمیر جمعی در یک اثر فردی - صورت می‌گیرد. ساختار معنادار اثر مورد اشاره گلدمن، جهان اثر ادبی است که برای پاسخگویی به یک موقعیت خاص آفریده شده است (Toluee & Rezaei, 2007: 7).

بر مبنای روش ساختارگرایی تکوینی نخستین مرحله پژوهش همین دریافت درونی معنای ویژه خود اثر است. منتقد ادبی پس از این در جست‌وجوی مناسبات اثر و ارتباط آن با عوامل اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی زمانه‌اش برمی‌آید. او در این زمینه از دو مرحله دریافت و تشریح در فرایند بررسی و فهم همخوانی ساختارها سخن می‌گوید. دریافت یعنی شناخت ساختار معنادار اثر و تشریح به معنی گنجاندن دیالکتیکی ساختار معنادار اثر در ساختار فراگیر اجتماعی و کلیت تاریخی - اجتماعی است (Pouyandeh, 1997: 75). دریافت، درونی و نوعی تفسیر است، درحالی‌که تشریح بیرون از تفسیر قرار دارد و بیرونی است (Pouyandeh, 1997: 30) و در جست‌وجوی واقعیتی بیرون از اثر است که با ساختار اثر دست‌کم نوعی رابطه تنوع‌مقارن یا نوعی رابطه همخوانی یا پیوندی کارکردی داشته باشد (Pouyandeh, 1998: 361). به این ترتیب برای بررسی ژرف آفرینشی فرهنگی و از آن جمله ادبیات داستانی و رمان از منظر ساختارگرایی تکوینی لازم است که ابتدا ساخت واقعیتی که رمان را در درون خود پرورده است، در نظر بگیریم و پس از آن اثر ادبی را به‌گونه‌ای ساختارمند و پیوسته تحلیل کنیم. پس از آن در پی گزارش واقعه ادبی در وابستگی با داده‌های اجتماعی همخوان و یافتن رشته‌هایی باشیم که ساخت اثر را به ساخت‌های جامع می‌پیوندد و در این زمینه عناصر اساسی این رشته‌های میانجی را نیز بشناسیم (Mesbahipooriranian, 1979: 25).

#### ۴. یافته‌ها

##### ۴.۱. زنان در ساخت عینی اجتماعی - سیاسی پدرسالارانه

پدرسالاری به‌عنوان یک شکل‌بندی اجتماعی محصول شرایط تاریخی و فرهنگی خاص است که بر فرض برتری و حق سلطه پدر استوار است و اراده او را اراده مطلق می‌داند که باید

اعمال شود. رابطه پدر با سایر اعضای خانواده رابطه‌ای عمودی است. از چشم‌انداز اندیشه سیاسی «مداخله در و تحدید آزادی» و همچنین «نارضایتی» دو واژه کلیدی و مناقشه‌برانگیز در پدرسالاری است (Mesbahipooriranian, 1979: 30).

پیوندهای پدرسالارانه در ساخت اجتماعی، نوعی چنین قدرت هرمی ایجاد می‌کند که می‌توان آن را «هرم فرمان‌بری» نامید. این هرم از ساده‌ترین فرد یک خانواده در قاعده آغاز می‌شود و به حاکم/سلطان در رأس پایان می‌یابد. ساخت روان‌شناختی افراد در چنین جامعه‌ای به‌گونه‌ای است که فرد، پدر (به معنی گستره واژه) را الگوی توانایی و خرد می‌بیند و جامعه بر این مبنا و در جریان جامعه‌پذیری پیوسته وجدان‌های فرمان‌بر تولید می‌کند (Mesbahipooriranian, 1979: 235-236). فارغ از اینکه چه علل و عواملی موجب این خصلت ساختاری در خانواده و جامعه ایرانی شده، اما کمتر کسی ممکن است در اصل وجود قاطعانه و ریشه‌دار آن تردید روا دارد و اختلاف‌نظرها بیشتر بر سر ادامه‌دار بودن یا نبودن آن و شدت و ضعف آن در دوره‌های متفاوت است.

در ریشه‌یابی چرایی به‌وجود آمدن این ویژگی ساختاری در سطح جامعه که حتماً ناشی از کارکردهای مفید و مؤثر آن لااقل در دوره زمانی طولانی بوده است، رایج‌ترین نظریه مطرح، نظریه استبداد شرقی است. هرچند به امکان و درستی کاربست این نظریه در مورد ایران نقدها و تردیدهای جدی وارد شده است<sup>۱</sup>، اما به هر روی هر علت و ریشه‌ای که داشته باشد، بر این واقعیت خدشه‌ای وارد نمی‌کند که جامعه ایران مدت‌های طولانی به شکل استبدادی اداره شده است و خانواده که بنیان اولیه جامعه و نمونه کوچک آن است نیز از همین الگو پیروی می‌کند. در جامعه‌ای که سامانه سلسله‌مراتبی قدرت عرصه زندگی و آزادی را بر همه مردان صاحب قدرت نیز بسیار تنگ و مشروط می‌کرد، وضعیت اسفبار زنان قابل تصور است. به گفته مهدی ملک‌زاده مورخ معروف انقلاب مشروطیت: «اگر مردم در ایران استبدادی از حقوق بشریت محروم بودند، زن‌های ایرانی از مزایا و امتیازات حیوانات اهلی بی‌نصیب بوده‌اند» (Malekzadeh, 1972: 178).

متأثر از مناسبات پدرسالارانه، جهان بسته و محدود به اندرونی زنانه و وابستگی تام آن به مردان، زنان را همواره در خطر و نگران از دست دادن امنیت نگاه می‌داشت. تالی منطقی این وضعیت، رشد گرایش‌های خرافی، تحقیر مدام و افزایش انفعال و اطاعت‌پذیری بود. جنبش مشروطیت، اولین و مهم‌ترین گسست در این ساختار سیاسی و اجتماعی سنتی، بود که با به چالش کشیدن رابطه میان سنت و مدرنیسم، مبانی سنتی مشروعیت و اقتدار را هدف قرار داد.

۱. همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۷۲). اقتصاد سیاسی ایران. ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران: مرکز (Katouzian, 1995)

فشرده‌ترین تعبیر از این جنبش آن است که تکاپویی برای محدود کردن اقتدار سنتی، توزیع قانونمند قدرت و به زبان آمدن بخش‌های صامت و ساکت جامعه در قالب روندها و نهادهای نو بود (Khaniki & Keihani, 2013: 39).

افسانه نجم‌آبادی در همین زمینه مطرح می‌کند که مطالبات زنان با تأکید بر متغیر جنسیت به شکل گسترده از انقلاب مشروطه آغاز شد. مشارکت اجتماعی زنان و مداخله در جنبش مشروطه‌خواهی نقطه شروع گردهمایی حول محور تغییر در وضعیت زنان بود. نویسنده در پی نشان دادن فرایند شکل‌گیری گفتمان برابری خواهی در مقابل گفتمان قیومیت است (Salami & Najmabadi, 2005). به گفته دقیق ژانت آفاری، این حرکت زنان نه تنها بیانگر احساس ملی جدیدی بود که یکباره بر آنان مستولی شده بود، بلکه در عین حال، بازتاب تمایلی جدید و نیرومند برای به رسمیت شناخته شدن بعد از قرن‌ها نادیده‌گرفته شدن بود (Afari, 2000: 190)، اما با وجود نقش مؤثر و فعال زنان در جریان مبارزات مشروطه، پس از پیروزی آن دوباره از طرف ساختارهای پدرسالارانه به عقب رانده شدند. مهم‌ترین دست رد به سینه هویت و به رسمیت شناخته شدن زنان، در قانون انتخابات نمود یافت.

این وضعیت پس از روی کار آمدن رضاشاه نیز به‌رغم تبلیغاتی که درباره دفاعش از حقوق زنان در تلاش برای نوسازی و توسعه ایران می‌کرد، تغییر کیفی شایان توجهی نکرد و دوباره زیر سایه سلطه اقتدارآمیز شاه جدید قرار گرفت. رضاشاه همزمان با تلاش برای اعمال اراده و نظارت و تحت سلطه گرفتن همه عرصه‌ها، زنان و فعالان عرصه زنان و انجمن‌ها و روزنامه‌های آنان را نیز به حال خود نگذاشت و سعی در تحت کنترل درآوردن آنها داشت. فرمان کشف حجاب اجباری و تحدید و در تنگنا قرار دادن انجمن‌های مستقل زنانه از جمله این فعالیت‌ها بود.

پس از تبعید رضاشاه، طی سیزده سال از شهریورماه ۱۳۲۰ تا ظهور سلطنت نظامی محمد رضاشاه در مردادماه ۱۳۳۲، جامعه ایران دوباره از قطب استبداد به هرج و مرج گرایید که اولی همواره به بهانه تحقق نظم و امنیت و دومی به‌عنوان نیل به آزادی صورت می‌گرفت (Katouzian, 1995: 64-65). در چنین فضایی از توزیع قدرت و به حال خود گذاشته شدن جامعه مدنی‌ای که هنوز ضعیف و ناپایدار بود، به‌تدریج دوباره سازمان‌ها و انجمن‌ها و روزنامه‌های مستقل و از جمله انجمن‌ها و روزنامه‌های غیردولتی زنانه پا گرفتند.

سال‌های ۱۳۴۲-۱۳۳۲ را می‌توان دوره تلاش محمدرضاشاه برای تثبیت قدرت خود نامید (Abrahamian, 2005: 515-518). در همین زمینه انجمن‌ها و تشکلات زنان نیز به‌خصوص آنهایی که به احزاب مخالف شاه وابسته و یا مستقل از نظام بودند، مانند بسیاری از احزاب در

ایران دوباره برجیده شدند و آنهایی که به نظام مرتبط بودند، همانند دوره رضاشاه، تحت پوشش سازمان دست‌ساخته شاه درآمدند (Zahed & Khajenoori, 2003: 115).

بحران‌های سیاسی - اقتصادی انتهای دهه ۳۰ به‌همراه تحولات بین‌المللی شاه را وادار به انجام اصلاحاتی در داخل کرد و طرح شش‌ماده‌ای معروف به «انقلاب سفید» را نیز می‌توان در ادامه این روند تحلیل کرد. مهم‌ترین ماده انقلاب سفید از منظر این پژوهش اعطای حق رأی به زنان بود. حقی که مهم‌ترین و اولیه‌ترین مطالبه زنان در جریان مبارزات انقلاب مشروطه از ۱۲۸۰ بود و به‌دلیل مخالفت سنت‌گرایان و عدم تمایل صاحبان قدرت، تا این زمان یعنی ۶۰ سال پس از آن هنوز محقق نشده بود.

در سال ۱۳۴۱ در دوران نخست‌وزیری اسدالله علم فرمانی مبنی بر حق رأی زنان و اجازه شرکت در شورای شهر و استان صادر شد که مجدداً با مخالفت علما روبه‌رو شده و پس گرفته شد. اما این بار با فاصله کمی در ۱۹ دی‌ماه همین سال، در اولین کنگره شرکت‌های تعاونی روستایی ایران، شاه «به نام رئیس قوای سه‌گانه مملکتی و بر اساس اصل ۲۷ و با استناد به اصل ۲۶ متمم قانون اساسی» استقرار اصلاحات «از طریق مراجعه به آرا عمومی» را اعلام کرد و با این ترفند، مخالفان را خلع سلاح کرد. علی‌رغم ادامه یافتن اعتراضات اما سرانجام در روز ششم بهمن‌ماه ۱۳۴۱ فرماندومی برای کسب حمایت مردم از انقلاب سفید برگزار شد که زنان نیز در آن شرکت کردند و مطابق آمار رسمی دولت، مردم ۵۵۹۸۷۱۱ رأی در تأیید انقلاب سفید و ۵۲۱۱۰۸ رأی علیه آن به صندوق‌ها ریختند. چهل روز پس از آن یعنی در هجدهم اسفندماه ۱۳۴۱ شاه طی فرمانی به زنان حق رأی دادن و حق انتخاب شدن داد (Zahed & Khajenoori, 2003: 57-59).

وضعیت زنان در این دوره نیز تابعی تمام از همین رویکرد کلی بود؛ بنابراین هرچند دستیابی زنان به حق انتخاب کردن و انتخاب شدن پس از ۶۰ سال مطالبه را نمی‌توان نادیده گرفت و کم‌اهمیت شمرد، اما توجه به جنبه‌های صوری و غیربنیادین و عدم اکتفا به آن بر تغییرات ساختاری را که به آن اصالت و اعتبار راستین و راضی‌کننده می‌بخشید نیز نباید از نظر دور داشت. در انتخابات شهریورماه ۱۳۴۲، شش زن به نمایندگی مجلس انتخاب شدند که پنج نفر از آنان نماینده تهران بودند. همچنین در انتخابات مجلس سنا در همان سال با اینکه هیچ زنی انتخاب نشد، اما شاه از سهم انتصاب سی‌نفره خود استفاده و دو زن را به سناتورهای مجلس سنا منصوب کرد و در ۱۳۴۴ برای اولین بار یک زن به مقام وزارت رسید (Sanasarian, 2005: 129). این روند ادامه داشت تا جایی که در ۱۳۵۳، ۱۲۵ زن در پست‌های نمایندگی مجلس، معاونت وزیر، مدیر کل، وزارت دادگستری، قضاوت و ریاست انجمن‌های شهر و روستا حضور داشتند. در دوره بیست‌وسوم مجلس تعداد نمایندگان زن ۱۶



نماینده و ۴ سناتور بود و در دوره بیست و چهارم این تعداد به ۲۰ نماینده و ۴ سناتور رسید. این موفقیت و تغییر چشمگیر و مطلقاً بی سابقه، اما در شرایطی که دیگر ملزومات مشارکت سیاسی زنان از جمله احزاب و تشکلات و انجمن‌های مستقل یا نیمه مستقل برچیده شده بودند، در بستری از توسعه نیافتگی سیاسی و استبداد پدرسالارانه‌ای اتفاق افتاد که در جهت اعمال اراده خود امکان وقوع آن را فراهم کرده بود. در موجزترین تعبیر می‌توان به تبعیت از آبراهامیان، رویکرد شاه در این دوره را «توسعه اجتماعی - اقتصادی» و «توسعه نیافتگی سیاسی» نامید. به این ترتیب دسترسی به این مقام‌های بالای سیاسی صرفاً به قشر خاصی از طبقه مرفه، درباری و به نحوی مورد تأیید اختصاص یافت. زنانی که در این موقعیت‌ها قرار گرفتند، از طرفی به دلیل نداشتن پیشینه سیاسی قوی و فقدان تجارب دموکراتیک و انتصابی بودن، نماینده واقعی جنبش زنان محسوب نمی‌شدند و از طرف دیگر به دلیل وابستگی همه جانبه به پهلوی، نمی‌توانستند موضعی مستقل یا مخالف در برابر سیاست‌های آن اتخاذ کنند یا در جهت بهبود ساختاری شرایط زنان با حاکمیت چانه زنی کنند. اما به گفته فرد هالیدی، صرف فراهم شدن امکان پا به عرصه سیاسی گذاشتن زنان در فرایندی تدریجی توانست به مشارکت بیشتر آنها در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی و تغییر تدریجی نگرش زنان و مردان نسبت به توانایی‌های زنان بینجامد (Price, 2000).

تغییرات و اصلاح قوانین در جهت به رسمیت شناختن و حمایت از زنان به اینجا ختم نشد و در ادامه روند نوسازی و اصلاحاتی که شاه به اجبار به آن متعهد شده بود، در سال ۱۳۴۶ قانون «حمایت از خانواده» به تصویب رسید و در ۱۳۵۴ این قانون به منظور افزودن موارد بیشتری به نفع حقوق و قوانین کار زنان تکمیل شد که نوک تیز آن، بسیاری از مناسبات نهادینه پدرسالارانه خانوادگی و کاری را نشانه رفته بود. هرچند در عمل به همان دلیل فرمایشی و تبلیغاتی بودن و فقدان تغییرات ساختاری و بسترسازی اجتماعی و فرهنگی که لازمه امکان اجرایی شدن مؤثر آن بود، کارکرد رضایت‌بخشی نیافت. طرح و تصویب این قانون علی‌رغم اهمیت زیادی که در جریان کلی تغییراتی که به نفع زنان و پس از سال‌ها نادیده گرفته شدن و زیر سلطه قرار گرفتن داشت، اما در جامعه‌ی هنوز سنتی ایران که زن چه از لحاظ عاطفی و چه از لحاظ مادی کاملاً به مرد وابستگی داشت، در عمل تفاوت چندانی ایجاد نکرد و تنها در شهرهای بزرگ و برای عده به نسبت محدودی از زنان اجرا شدنی بود.

فرد هالیدی در این خصوص می‌نویسد: «اشتباه است اگر تصور شود که قانون حمایت از خانواده سال ۱۹۶۷ میلادی و دیگر اقدامات اداری و قانونی مربوط به زنان صرفاً اصلاحاتی توخالی و نمایشی بوده است و همچنین غلط است که تصور شود دولت مشکلات زیربنایی عدم مساوات در مورد زنان (یا دهقانان) را حل کرده است. قانون سال ۱۹۶۷ فقط بدترین

سوءاستفاده‌های سیستم موجود آن زمان را غیرقانونی ساخته است؛ ولی همچنان مردان و زنان ایران را از لحاظ خانوادگی و اقتصادی نامساوی رها کرده است. حالت عمده حاکم مردان ایران نسبت به زنان حالت کنترل و برتری است، البته این حالتی است که به هیچ‌وجه مختص به ایران نیست؛ بلکه باید گفت که هنوز تغییرات وسیع در زندگی اقتصادی و اجتماعی آنان برای محو آن به‌وقوع نپیوسته است» (Halliday, 1979: 27).

همین وضعیت در زمینه تحصیل و اشتغال نیز برای زنان وجود داشت. در دوران پهلوی به‌طور کلی روند آموزش دختران شتاب گرفت. بر اساس آمارهای رسمی وزارت آموزش و پرورش وقت، تعداد دختران دبستانی در سال تحصیلی ۱۳۳۶-۱۳۳۵ بالغ بر ۲۷۸۰۷۰۷ نفر بود که در سال تحصیلی ۱۳۴۹-۱۳۴۸ به ۱۰۶۹۳۳۱ نفر رسید. در همین مدت نسبت دانش‌آموزان پسر به دختر نیز از ۲/۲۶ درصد به ۱/۷۲ درصد کاهش یافت. همچنین در همین مدت بر تعداد آموزگاران زن در کشور افزوده شد و تعداد آنها از ۱۵۶۴۳ نفر به ۳۳۷۲۵ نفر رسید، درحالی‌که میزان افزوده‌شده بر تعداد معلمان مرد در این دوره کمتر از نصف این تعداد بود. روند رشد زنان تحصیلکرده در سطح دانشسراها یا مؤسسات تربیت معلم و دوره‌های عالی از این هم شایان توجه‌تر بود و با افزایش نزدیک به ۱۹ برابری، از ۳۴۷ نفر به ۶۵۳۲ نفر رسید. از نقش مؤثر سپاه دانش که در پی انقلاب سفید در سال ۱۳۴۱ تشکیل شد و دختران را به‌عنوان سرباز وظیفه سپاهیان دانش به روستاها و مناطق محروم برای سواد آموزش به کودکان و بزرگسالان بی‌سواد اعزام می‌کرد نیز نباید غفلت کرد. در پنج سال اول تشکیل این سپاه، در حدود ۱۲۰۰۰۰ دختر و ۱۱۰۰۰ زن سالمند در روستاها باسواد شدند و به‌طور کلی طی دو دهه ۱۳۳۵ تا ۱۳۵۵ تعداد زنان باسواد سه برابر شد (Rejali, 1971: 19-21). این روند در خصوص زنان مشغول به تحصیل در مراکز آموزش عالی شتاب بیشتری داشت و تعداد آنان از کمتر از ۵۰۰۰ نفر در سال ۱۳۴۵، به بیش از ۷۴۰۰۰ نفر در سال ۱۳۵۶ افزایش یافت (Abrahamian, 2005: 533). هرچند هنوز این نرخ باسوادی ۳۵/۷ درصدی زنان در قیاس با نرخ باسوادی ۷۴/۷ درصدی مردان نشان‌دهنده‌ی پابرجایی الگوهای اصلی نابرابری بود و زنان همچنان نسبت به مردان فرصت‌های محدودتر و انتخاب‌های کمتری داشتند (Ashtari, 2004: 44-45).

در زمینه اشتغال نیز اوضاع به همین ترتیب بود و زنان به‌خصوص زنان شهری در جریان کلی افزایش طبقه کارگر در پی ورود صنایع جدید و فعالیت‌های خدماتی و توسعه صنعتی از ۱۳۱۰، با شرایطی نابرابرانه نسبت به مردان، به‌صورت روزافزون وارد حوزه کار شدند و این روند با توجه به افزایش درصد باسواد و سطح تحصیلات و تغییر تدریجی‌ای که در آگاهی زنان پدید آمده بود، ادامه یافت. سهم زنان در بازار کار از ۹/۵ درصد در ۱۳۳۵ به ۱۴/۸ درصد

در ۱۳۵۵ افزایش یافت (Zahed & Khajenoori, 2004: 123-124) و در سال ۱۳۵۶، ۲۸ درصد از کارمندان اداری، ۳۰ درصد از کارکنان مدارس متوسطه، ۵۴ درصد کارکنان مدارس ابتدایی و تقریباً ۱۰۰ درصد کارکنان کودکان کدکستان‌ها زنان بودند (Abrahamian, 2005: 533). البته همان‌طور که مشخص است این افزایش حضور زنان بیشتر در بخش‌های دولتی و خدماتی و عمومی و کارکنان خانوادگی و بدون مزد بود و حضور آنها در بخش خصوصی به‌خصوص در بین مزدبگیران بخش خصوصی کاهش نشان می‌دهد و نیز در مشاغل کلیدی، مدیریتی و تجاری و به‌طور کلی اموری که نیازمند تصمیم‌گیری است، کمترین درصد را به خود اختصاص داده بودند (Zahed & Khajenoori, 2004: 123-124) و به‌طور کلی نیز در قیاس با نرخ مشارکت اقتصادی تقریباً ۹۰ درصدی مردان فاصله بسیار زیادی داشت. از طرف دیگر درحالی‌که شمار زنان شاغل در حال افزایش بود، اما هیچ دگرگونی درستی یا بنیادینی در موقعیت، مناسبات اجتماعی یا شرایط زندگی اکثریت این زنان صورت نگرفت و فقدان تدارکات پشتیبانی‌کننده و اصلاحات کارآمد قانونی کار بیرون از خانه را به بار سنگین دیگری بر دوش خسته از نابرابری زنان تبدیل کرد (Ashtari, 2004: 50-51). به این ترتیب وضعیت زنان در دوره پهلوی و به‌طور خاص پهلوی دوم را می‌توان ذیل دو مفهوم توسعه کمی و آماری و عدم توسعه‌یافتگی ساختاری خلاصه کرد. روندی که می‌توان آن را معلول علل زیادی و از همه مهم‌تر قدمت و نهادینگی و کارکرد ساختارهای فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی پدرسالارانه و مردسالارانه در جامعه ایران در سطح خرد و کلان دانست.

#### ۴.۲. سووشون؛ اولین صدای شنیده‌شده زنان در بستر پدرسالارانه دهه ۴۰

در فضایی که شرح آن رفت، سووشون به‌عنوان اولین رمان زنانه در سال ۱۳۴۸ منتشر شد. سووشون، داستان یک زندگی است؛ نوعی از زیستن در محیطی مینباتوری اما نه آزمایشگاهی. محیطی که در دو سطح، نمای کوچک‌شده‌ای از محیط بزرگ‌تر اجتماعی را به تصویر می‌کشد. محیطی که هیچ چیز تحت کنترل و تعریف‌شده نیست و دم به دم با محرک‌ها و عوامل بیرونی خارج از کنترل، در تأثیر و تأثر است. در سطح اول، خانواده و خانه زری و یوسف است. با ساختار قدرت و مفاهیم و اصول فکری مشخص و طبقات متفاوت اجتماعی و نسل‌های مختلف و منابع مالی و مصارف مشخص و پیش‌بینی نشده و رابطه غیر کنترل‌شده با عوامل بیرونی. یوسف، پدر خانواده، مردی با قدرت فکری و مالی و اجتماعی، مهم‌ترین و قدرتمندترین فرد این خانه و زری، زن زیبای تحصیلکرده صبور و مهربان و موافق، فرشته خانگی اوست. خسرو پسر بزرگ‌تر و از تخم چشم عزیزتر و امید آینده و صاحب سواد و هوش و اختیار و مرجان و مینا عروسک‌های ملوس (Daneshvar, 1969: 17) و یوسف و

زری، فرزندان آنها هستند. عمه خانم خواهر بزرگ‌تر یوسف در نقشی خواهرگونه برای زری، تصدیق‌کننده و مشوق هنجارهای پذیرفته‌شده سنتی و مردانه و خدیجه و غلام و پیشکار یوسف و بعدتر کلو نماینده طبقات پایین‌دست جامعه در خانه آنها هستند.

در سطح دوم ده یا روستای محل سکونت آنها در شیراز در دوره اشغال شیراز توسط انگلیسی‌ها در جنگ جهانی دوم را می‌بینیم که در رأس هرم قدرت آن در نگاه اول حاکم قرار دارد؛ اما در حقیقت نیروهای اشغالگر همچون زینگر نفوذ و قدرت اصلی را در دست دارند. کسانی همچون یوسف، خان متمول اما اصول‌گرا و وطن‌پرست، خان کاکا برادر منفعت‌طلب و غیراصول‌گرای یوسف، سید مطیع‌الدین به‌عنوان قدرت متظاهر و غیرمؤثر معنوی، ملک سهراب به‌عنوان قدرت مخالف و آشوبگر، آقای فتوحی به‌عنوان قدرت روشنفکرانه و تأثیرگذار بر پسران مدرسه‌ای جوان، دکتر عبدالله‌خان پزشک شفابخش و دانای اسرار، مردانی هستند که در مراتب بعدی هریک سهمی در ساختار قدرت دارند. زری، عمه خانم، عزت‌الدوله، خانم دکتر مسیحا دم، خانم فتوحی، سعیده، بی‌بی مادر یوسف، مادر ملک سهراب، زنانی هستند که هریک به‌نوعی گرفتار ساختارهای مردسالارانه‌اند. همه زنان سووشون هریک به‌نوعی وجوه گوناگون ستم‌بدگی، بی‌پناهی، ناکامی، فداکاری و تحمل زن ایرانی را به نمایش می‌گذارند (Mirabedini, 1998: 476).

فردوس، مادر فردوس، خدیجه، غلام، کلو، ژاندارم همشهری غلام، کل عباس، نماینده طبقات پایین‌دست در داستان‌اند که از این میان فردوس و مادرش به دلیل زن بودن متحمل ظلمی مضاعف‌اند.

دانشور با بیان شوربختی‌ها و امیدهای قهرمان و شخصیت‌های زنانه ملموسی که در این رمان به تصویر کشیده است، در تلاش برای نزدیک شدن به دنیای ذهنی و عینی آنان است. پرداختن به تقابل همیشگی و ناگزیر این زنان با ساختارهای قدرت مردسالارانه و موضع انتقادی وی به این تقابل - در کنار مقید و محدود بودن همزمان و ضمنی وی در این ساختارها و الزام عملی او به رعایت بسیاری از این حدود - از سووشون، اثری زنانه و پیشرو ساخته است. اثری که بنابر الگوی گلدمن، علی‌رغم ابتنا بر آگاهی ممکن زنانه، قابل طرح و قبول در ساختار مردسالارانه و سنتی جامعه ایران در ۱۳۴۸ بود.

## ۵. تجزیه و تحلیل

در ادامه با به‌کارگیری چهار محور اساسی مستتج از مباحث گلدمن برای روشن‌تر شدن این الگو، به توضیح و تدقیق این عناصر معنایی و نشانه‌ای در متن خواهیم پرداخت.

## ۵. ۱. رابطه با منابع قدرت

دستیابی به قدرت و توانایی اعمال و حفظ آن کانونی‌ترین مفهوم در روابط انسانی است. از این رو فهم میزان اختیار و امکان بهره‌مندی از آن در شناخت جایگاه و نقش افراد در ساختار اجتماعی کمکی شایان توجه و غیرقابل چشم‌پوشی می‌کند. در جوامع استبدادی و سستی و پدرسالار، حاکم، رئیس قبیله، پیر و پدر در رأس هرم قدرت قرار دارند و متعاقباً از امکان بهره‌برداری از همه ابزارها در جهت حفظ و افزایش قدرت خود برخوردارند. سایر افراد به نسبت محرومیت از ویژگی‌های ساختاری موردنظر همچون جنس و سن در مراتب پایین‌تری قرار می‌گیرند و نقش فرمان‌بری پیدا می‌کنند. بر همین روال، همه زنان در سووشون با منابع قدرت مالی، فکری، جسمی یا اجتماعی و سیاسی، رابطه‌ای عمودی داشته و در قاعدهٔ هرم قدرت قرار دارند.

زری که تا پیش از ازدواج با یوسف در خانواده‌ای فقیر، پدری کافر، برادری غایب و مادری مریض زندگی می‌کرده، از منابع قدرت تنها به اعتبار پدر از امتیاز تحصیل در مدرسه انگلیسی‌ها برخوردار است. امتیازی که بارها در متن توسط خود او ارزش‌زدایی شده و ناکارآمد تلقی می‌شود (Daneshvar, 1969: 192-193). تنها پس از ازدواج است که به منابع قدرت مالی و اجتماعی و به تدریج قدرت فکری دسترسی پیدا می‌کند. هرچند ارتباطی تبعی با این منابع داشته و همواره هویت وی به‌عنوان همسر یوسف تعریف شده است. بهره‌مندی مالی وابسته او با اشاره به وضعیت مرفه فعلی و خانه و باغ و خدمتکار و امکانات در اختیار او در سراسر داستان و توصیف وضعیت نابسامان او در گذشته (Daneshvar, 1969: 152) آشکارا نشانه بهره‌مندی تبعی و غیراصیل اوست.

قدرت فکری زری و جریان تحول اصلی او نیز پس از ازدواج و همنشینی با یوسف شکل می‌گیرد. یوسف مهم‌ترین و معتبرترین مرجع فکری اوست و او حتی در واگویی‌های ذهنی خود هر کجا سخنی از انتقاد و مقاومت و دقت است، از زبان یوسف سخن می‌گوید و هر جا کلام یا عملی شجاعانه و به دور از کلیشه‌های زنانه پذیرفته‌شده بر زبان می‌آورد یا از او سر می‌زند، خودش و دیگران او را به یوسف مانند می‌کنند (Daneshvar, 1969: 6, 9, 60, 63, .., 109, 128, 131, 144, 211). قدرت و اعتبار اجتماعی زری نیز ناشی از زوجیت او با یوسف است و هیچ هویت و فعالیت مستقلانهٔ قابل افتخار و عرضه‌ای از خود ندارد. تنها فعالیت اجتماعی او رفتن هفتگی به زندان و دیوانه‌خانه به دلیل نذر ناشی از ترس زنانه و مادرانه از دست دادن فرزند است. در درجه اول خود این دو محیط غیر از آشفستگی و ترس و ناامیدی، افزوده اجتماعی برای او ندارد. ضمن اینکه کار او از منظر عقلانیت یوسف کاری بی‌معنا و

بی‌فایده است؛ نظری که به تدریج سبب تشکیک خود زری در چرایی و فایده این نذر دارد (Daneshvar, 1969: 100, 109, 130, 220, 240, 273).

زری به دنیای سیاست و تصمیم‌های مهم راهی ندارد و نه تنها امکان حضوری برای او در جلسات تصمیم‌ساز و جدی مردانه در نظر گرفته نمی‌شود و هر بار به بهانه یا صراحت عذر او را می‌خواهند، بلکه به دلیل ساختار آموزشی و زمینه تربیتی، خود او نیز برای خود توان و سهمی در تأثیرگذاری و حتی شهامت شنیدن و مطلع بودن از تصمیم‌های مهم مردانه قائل نیست (Daneshvar, 1969: 128, 131, 176, 191, 192, 193, 195). با این وصف مشخص است که فروتری جسمی به‌عنوان اولین تفاوت زن و مرد پذیرفته‌ترین ضعف زری در برابر یوسف است. یوسف زری را گربه ملوسی می‌داند که صدایش مثل مخمل نرم و چون لالایی است (Daneshvar, 1969: 26, 131) و این فروتری جسمی مادر نسبت به پدر از همین آغاز پرورش حتی در ذهن دختران کوچک خانواده امری بدیهی و پذیرفته‌شده است (Daneshvar, 1969: 57).

غیر از زری باقی زنان داستان نیز بهره‌ای از قدرت ندارند. عمه خانم (Daneshvar, 1969: 149, 136, 60, 25)، عزت‌الدوله (Daneshvar, 1969: 85, 90, 91, 155, 156, 166, 280)، بی‌بی مادر یوسف (Daneshvar, 1969: 76, 79)، فردوس (Daneshvar, 1969: 85, 93, 288)، مادر زری (Daneshvar, 1969: 98, 152)، بی‌بی همدم مادر ملک سهراب (Daneshvar, 1969: 239)، خانم فتوحی (Daneshvar, 1969: 105, 107) و زنان دیگری چون زن آموزگار (Daneshvar, 1969: 102)، خانم دکتر مسیحا دم (Daneshvar, 1969: 220) و زن خدا (Daneshvar, 1969: 102)، زنان بزهکار (Daneshvar, 1969: 163) و حتی زنی که در مریض‌خانه، تنها مرده و زری در ذهن خود، او را بی‌صاحب قلمداد می‌کند (Daneshvar, 1969: 109)، همگی زنانی بی‌بهره از قدرت در سووشون و نمادی از زنان حقیقی و ملموس ساختارهای عینی سازنده آن‌اند. زنانی که در چنین ساختاری، از ابتدا برای پذیرش این انفعال و وابستگی تربیت شده‌اند. مرجان و مینا دختران کوچک و عروسک‌های ملموس و مضحک (Daneshvar, 1969: 17)، زری و یوسف - بر خلاف پسر جسور و تأثیرگذارشان خسرو - مطلقاً از هرگونه مواجهه با واقعیت، حضور اجتماعی و هر منبع دیگر قدرتی به دورند (Daneshvar, 1969: 15, 17, 21, 33, 99, 265, 296).

## ۵. ۲. کنش‌مندی و توانایی حل مسئله

توجه به عنصر کنش‌مندی و توانایی حل مسئله، به‌عنوان تابعی از حدود ممکن و مجاز ساختار عینی و ذهنی، می‌تواند به فهم حدود اختیار و حوزه عمل، استقلال و تأثیرگذاری فرد در

چارچوب این ساختارها، کمک کند. به این ترتیب، بررسی میزان توانایی زنان در حل مستقلانه و یافتن راه مناسب برای فائق آمدن بر مشکلات و محدودیت‌های خود - علی‌رغم موانع عینی و ذهنی متعددی که بر سر راه آنهاست - از مهم‌ترین عناصر در بررسی وضعیت آنان در ساختارهای مردسالارانه است.

کنش‌مندی زنانه در سووشون تنها در غیاب مطلق مردان و گویی در جریان تحول تدریجی الهام‌پذیرنده از آنان مجال بروزی مهم، اما محکوم به شکست می‌یابد. زری در نقش فرشته خانگی در زندگی یوسف حضور دارد. وی در کنار قدرت تعیین‌کننده همه‌جانبه‌ای چون یوسف، نیاز و مجالی برای فکر کردن و حل مسئله ندارد ضمن آنکه برای این کار، آموزشی نیز ندیده است (Daneshvar, 1969: 177, 178). زری مقاومت و نه گفتن و ایستادگی را فرانگرفته، زیرا فرشته‌های خانگی مقاومت نمی‌کنند و زنی که مقاومت بداند، در برابر هر زورگویی و اجباری دست به مقاومت خواهد زد (Daneshvar, 1969: 129, 130)، بنابراین وی نمی‌تواند موضوعی را حل کند و در غیاب یوسف فقط مترسکی بر سرخرمن است (Daneshvar, 1969: 118) و این گویاترین نقشی است که یوسف برای زری در نظر گرفته و زری برای آن، آموزش دیده است. او حتی نمی‌تواند از گوشواره باارزش خود مواظبت کند و به خواسته‌ای از سر بدخواهی، نه بگوید یا اقدامی در جهت پس گرفتن آن و حل مسئله کند (Daneshvar, 1969: 8). او نمی‌تواند از اسب خسرو، باارزش‌ترین دارایی پسرش در غیاب مردان خانه محافظت کند و ناتوانی و بزدلی او حتی در برابر وفاداری و قاطعیت خدمتکار خانه، غلام، آزاردهنده است (Daneshvar, 1969: 82, 83). واکنشی که در نهایت به تأیید دوباره تصویر منفی آموخته‌شده ذهنی خسرو - مردان آینده - نسبت به زنان منجر می‌شود. زنان ترسوی دروغگویی که مانع رشد و بزرگ شدن و آگاهی مردان‌اند، در مقابل مردان قدرتمندی که زمام امور را به دست داشته و قدرت تغییر واقعیات و مقاومت در برابر اتفاقات را دارند (Daneshvar, 1969: 122).

توانایی عمل مستقلانه زری البته به موازات پیشرفت داستان، افزایش می‌یابد (Daneshvar, 1969: 163, 176, 182, 191)، هرچند آخرین نقش فعال وی که نویدبخش تصمیم‌ها و تغییرات آینده اوست، در نهایت با شکست مواجه می‌شود (Daneshvar, 1969: 290, 303).

به‌غیر از زری، عزت‌الدوله تنها زنی است که به‌دلیل وضعیت نسبتاً مستقل اقتصادی و بهره‌مندی از حداقلی از سرمایه اجتماعی به تعبیر بوردیو، از امکان بیشتری برای کنش و تصمیم‌سازی برخوردار است. سرمایه‌ای که البته خصلتی منفی دارد و به معنی قرار گرفتن در پیمان‌های منفعت‌طلبانه و استفاده از قدرت و نفوذ ناشی از انحصارهای حتی غیراخلاقی

یا غیراصولی است. هرچند این توانایی در مورد او، به دلیل زن بودن و حوزه محدود عمل، در سطح دسیسه‌چینی و فریب و صحنه‌سازی برای رسیدن به مطلوب باقی می‌ماند (Daneshvar, 1969: 8, 176-180) (Daneshvar, 1969: 155, 156) (Daneshvar, 1969: 250-290). بقیه زنان این داستان (...82, 79, 76, 65) (Daneshvar, 1969: 65, 76, 79, 82) علاوه بر بی‌بهرگی از منابع قدرتی که اشاره کردیم، از قدرت درونی که موجب توانایی و امکان آنها برای حل مسائل و مشکلات خود و یافتن راه‌حلی فعالانه که به نتیجه ملموس منجر شود، عاجزند. مرگ، فرار، سکوت و تحمل و التماس و دیوانگی یا به بیان بهتر، دیوانگی کردن<sup>۱</sup>، تنها انتخاب‌های آنان در مواجهه با مسائل پیش رویشان است.

### ۵.۳. خودشناسی و خودباوری

خودشناسی به معنای تصویری است که فرد در جریان زیست اجتماعی و ارتباط با دیگران از خود پیدا می‌کند. بر مبنای آن خود را تعریف و معرفی می‌کند و می‌شناسد و می‌شناساند. خودباوری نیز به معنای حس رضایت و کفایتی است که بر مبنای تصویر مذکور، از توانایی‌ها و امکان‌های خود در فرد ایجاد می‌شود. به این ترتیب همان‌طور که در آغاز فصل پیشین در توضیح چگونگی شکل‌گیری آگاهی و خودشناسی از منظری ساختارگرایانه اشاره کردیم، هرگونه تعیین هویتی در فرد، در درون افق‌هایی صورت می‌پذیرد که بر دنیای اجتماعی خاصی دلالت می‌کند (Berger & Luckmann, 1996: 181). به این ترتیب تنها در ارتباط با دیگران و متأثر از بازخورد و تعاریف و نقش‌ها و هنجارهایی شکل می‌گیرد که از محیط اجتماعی اولیه و ثانویه خود دریافت می‌کند و سپس در فرایند مستمری از تغییر و تأثیرپذیری و تأثیرگذاری، وارد رابطه‌ای دیالکتیک با محیط اجتماعی می‌شود.

سووشون، از منظر بررسی مؤلفه مذکور، فرایند تعمیق انتقادی خودشناسی در زری و تغییر و دگرگونی خودباوری اوست. هرچند هر دو این فرایندها بیشتر تحت تأثیر شخصیت و تعلیمات یوسف رخ می‌دهد و همین امر روشن‌کننده حدود ساختاری مجاز و آگاهی ممکن گروه زنانی است که دانشور و سووشون آنها را نمایندگی می‌کرد و برای ضربه نخوردن بر باورپذیری و رواج این متن در آن دوره زمانی است.

زری، زنی است که همواره ملتسمانه نگران از دست رفتن آرامش و امنیت خانه و خانواده خود است (Daneshvar, 1969: 5,6). او با اینکه گاهی از ناتوانی و ضعف خود متأسف می‌شود (Daneshvar, 1969: 36,94) و خود را گرفتار روزمرگی و تکرار و محدودیت

۱. بر مبنای مفاهیم نظریه انتخاب ویلیام گلسر که دیوانگی و خشم و بیماری و .. را انتخاب‌های آگاهانه انسان‌ها برای مواجهه با موقعیت‌های نامطلوب خود می‌داند.



می‌بیند، اما تا زمانی که مورد انتقاد جدی یوسف و خسرو قرار نگرفته شکایتی ندارد و وضعیت خود را طبیعی و در نهایت ارزنده قلمداد می‌کند (Daneshvar, 1969: 192, 193). بدیهی است با توجه به اهمیت روابط اجتماعی در ساخت شخصیت و آگاهی و تصویر فرد از خود، آنچه زری در مراودات روزمره از مردان و حتی زنان زندگی‌اش می‌شنود، نمی‌تواند نتیجه دیگری جز این در بر داشته باشد. کلمات و پیام‌هایی چون بره (Daneshvar, 1969: 293)، مترسک سرخرمن (Daneshvar, 1969: 118)، ترسو و دروغگو (Daneshvar, 1969: 122)، خوشگل (Daneshvar, 1969: 153)، قشنگ (Daneshvar, 1969: 13)، سروصدا نکن (Daneshvar, 1969: 195)، عاقل باش (Daneshvar, 1969: 293)، حرف‌گوش‌کن (Daneshvar, 1969: 293)، خجالت‌نده (Daneshvar, 1969: 44) و... لاجرم به این استیصال و انفعال می‌انجامد. وفور عبارات و تصویرهایی چون زن‌های ناقص‌العقل (Daneshvar, 1969: 60)، ترسو (Daneshvar, 1969: 61, 122)، دروغگو (Daneshvar, 1969: 122)، ضعیف و بی‌طاقتی (Daneshvar, 1969: 273) که همه در آرزوی شوهر (Daneshvar, 1969: 89) و - به بیان گویاتر - صاحب (Daneshvar, 1969: 109) و باعث‌وبانی‌اند (Daneshvar, 1969: 288) و بی‌اجازه شوهر آب نمی‌خورند (Daneshvar, 1969: 60) و سرشان توی حساب نیست (Daneshvar, 1969: 211) و جرأت و شهامت و شجاعت ندارند، در متن، روشنگر فضای کلی مآلوف نسبت به زنان است.

زنانی که در نتیجه به‌واسطه این تصویر و نقش، خود را بدبخت و احمق (Daneshvar, 1969: 91, 253)، لچک‌به‌سر (Daneshvar, 1969: 149) و عورت (Daneshvar, 1969: 272) می‌نامند که بر انجام هیچ کاری توانا نیستند و این خشم فروخفته و تصویر تحقیرآمیز را آگاهانه یا ناخودآگاه و در قالب انسانی سالم و اجتماعی یا دیوانه و محبوس، بر هم‌نوعان خود از هر سن و سال و طبقه‌ای تسری می‌دهند.

در این ساختار کلی حتی موارد استثنایی چون خانم فتوحی نیز در نهایت مقهور می‌شوند و سرانجامی جز عزلت‌گزینی و انتظار در دیوانه‌خانه یا غربت ندارند. همین سرانجام، برای تحذیر زنان از مخالفت و تشویق آنان به رعایت سنت‌ها و اصول، از قدرت زیادی برخوردار است (Daneshvar, 1969: 105-107). وضعیت دختران کوچک رمان، چه کودکی غم‌انگیز فردوس و دختر بچه‌های یهودی که به‌عنوان اسباب‌بازی در اختیار کل عباس قرار می‌گرفتند (Daneshvar, 1969: 92) تا دخترک لرزان محله مردستان و دختران نازپرورده زری و یوسف، نشانه تلخ جریان ادامه‌دار برخورد ابزاری و تحقیرآمیز و نابرابرانه با زنان است.

#### ۵.۴. محدوده عمل

منظور از محدوده عمل، محیط و محدوده‌ای است که حضور و نقش‌آفرینی عمده زنان طی داستان در آن رخ می‌دهد. در جامعه سنتی و مردسالار، زنان اگر حتی نه محبوس در اندرونی، حداقل موجوداتی خانگی‌اند. تصویر زن در تفکر مردسالارانه سنتی تا آن حد به مفهوم خانه‌گره خورده است که در جامعه سنتی ایران و در مقیاسی وسیع برای نامیدن زن از واژه منزل استفاده شده است (Valizadeh, 2008: 196). همپوشانی ادبیات و زندگی روزمره مکان رخدادهای و موقعیت‌های زنان را عمدتاً در فضای خانه به تصویر می‌کشد. خانه در بسته، یا به معنایی اندرونی، نماد فضایی است که نگره زنان قرار گرفته در آن را محدود می‌کند. زری تحصیل کرده، تنها در محدوده خانه و با دغدغه وظایف مادرانه، تنها فراهم‌کننده شرایط آرامش یوسف است. برای او موضوعات هراس‌انگیز بیرونی همانند جنگ و قحطی، دغدغه اصلی نیست (Daneshvar, 1969: 18, 11). زری تنها نظاره‌گر و مسئول رسیدگی و پذیرایی از مردان درگیر در مسائل مذکور است (Daneshvar, 1969: 41, 60, 86, 144, 193, ... 195, 196). او با وجود تحصیلات و توانمندی، اغلب در محیط‌های محدود و زنانه به سر می‌برد (Daneshvar, 1969: 5-13, 105-110, 155-156). یوسف تنها مفر ارتباطی او با وقایع عینی و مردانه بیرونی است.

بقیه زنان داستان نیز سرنوشتی چون زری دارند. عمه خانم اداره املاک خود را به برادر سپرده است (Daneshvar, 1969: 82). مرجان و مینا تنها در خانه یا روضه هستند (Daneshvar, 1969: 17, 21, 33, 99). عزت‌الدوله در خانه باشکوه زندان ماندنش تنها از طریق پسرش فعالیت اقتصادی و غیرقانونی خود را رتق‌و‌فتق می‌کند (Daneshvar, 1969: 155, 156). خانم فتوحی همیشه کنار پنجره چشم به راه منجی است (Daneshvar, 1969: 105) و خدیجه، فردوس، مادر زری و حتی زن هنجارشکنی چون سودابه هندی همه در همین چارچوب و تنگنا اسیرند.

#### ۶. نتیجه

سوشون اثری زنانه و منسجم در معرفی جهانی است که مغفول و ناشناخته مانده است. جهان زنانه‌ای محصور و محدود در حصار خانه و خانواده به‌طور خاص و مقید در چارچوب مناسبات اجتماعی پدرسالارانه تاریخی به‌طور عام. آنچه به این اثر اعتباری گسترده و شایسته بررسی بخشیده است، در درجه نخست پیشگامی آن در پرده‌برداری از صحنه‌ای شگفت، اما متروک توسط یکی از برترین نویسندگان زن ایرانی و سپس قرار داشتن آن در بستر تاریخی ملتهد دهه ۴۰ است؛ دهه‌ای که به‌واسطه اصلاحات ارضی و گسترش شهرهای مبتنی بر

صنایع جدید و دوگانگی یا تعدد ساختارهای اجتماعی و اقتصادی حاصل از آن، دربردارنده یکی از تأثیرگذارترین بحران‌های بعد از مشروطیت بود؛ از یک سو روستاهایی که ساختار سنتی مبتنی بر پدرسالاری زمین‌دارانه در آن دچار گسیختگی شده است و از سوی دیگر شکل‌گیری شهرهایی با ترکیب جمعیتی مبتنی بر مهاجران روستایی و مناسبات ناشی از سرمایه‌داری اقتدارگرایانه.

ساختارگرایی تکوینی لوسین گلدمن مدل اندیشیده‌ای است که همزمان ساختارهای اجتماعی - اقتصادی و ارتباط دیالکتیکی میان این ساختارها و متن را بررسی می‌کند، به همین دلیل می‌توان آن را در بررسی تحولات مزبور و چگونگی ارتباط آن با ادبیات و به‌خصوص سووشون به‌کار بست. به این ترتیب با این طرحواره و از طریق چهار سنجه منتج از آن یعنی رابطه با منابع قدرت، کنش‌مندی و توانایی حل مسئله، خودشناسی و خودباوری و محدوده عمل، در این نوشتار سووشون را تجزیه و تحلیل کردیم؛ تحلیلی که بیانگر رابطه میان مناسبات اقتصادی - اجتماعی دوگانه (شهر و روستا) به‌همراه نقش ساختار قدرت اقتدارگرایی پدرسالارانه در این دو فضا و تأثیر تمامی این مؤلفه‌ها بر روی شخصیت‌های متعدد زندگی روزمره به تصویر کشیده‌شده در رمان به‌ویژه زنان و بحران‌های شخصیتی ناشی از مناسبات مزبور در شاکله‌های حسی - رفتاری آنان است.

## ۷. قدردانی

بدین وسیله مراتب قدردانی خود را از دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران و فصلنامه سیاست، که بستر مشفقانه و دغدغه‌مندانه‌ی پرداختن به علوم سیاسی است، اعلام می‌داریم.

## ۸. بیانیه نبود تعارض منافع

نویسندگان اعلام می‌کند که تعارض منافع وجود ندارد؛ و تمام مسائل اخلاق در پژوهش را که شامل پرهیز از سرقت ادبی، انتشار و یا ارسال بیش از یک بار مقاله، تکرار پژوهش دیگران، داده‌سازی یا جعل داده‌ها، منبع‌سازی و جعل منابع، رضایت ناآگاهانه سوژه یا پژوهش‌شونده، سوءرفتار و غیره می‌شوند، به‌طور کامل رعایت کرده‌اند.

## References

1. Abrahamian, E. (2005). Iran between two revolutions, Translated by Ahmad Golmohammadi, Mohammad Ebrahim Fatahi, Tehran, Ney publication. [In Persian]
2. Adorno, T.H; Lukcs, G; Goldmann, L; and Others. (2002). An introduction to the sociology of literature, a collection of essays, selected

- and Translated by Mohammad Jafar Pouynde, fifth edition, Tehran, Cheshme Publishing House. [In Persian]
3. Afari, J. (2000). Iran's Constitutional Revolution, translated by Reza Rezaei, Tehran, Bistun. [In Persian]
  4. Ashtari, B. (2004). Women in the History of Contemporary Iran (Zanjan University International Seminar Proceedings, March 15-17, 2014), Tehran, Kavir Publications. [In Persian]
  5. Berger, P; Luckmann, T. (1996). The social construction of reality, translated by Fariborz Majidi, Tehran, Andishehay Asr No publication. [In Persian]
  6. Daneshvar, S. (1969). Suvshon, Tehran, Kharazmi Publishing House. [In Persian]
  7. Fazeli, F; Karimpoor, N. (2010). Sociology of Literature: Branches and Methods, Monthly Book of Literature, December 2010, No. 159. <http://noo.rs/wl7hZ>. [In Persian]
  8. Goldmann, L. (1978). Philosophy and human sciences, translated by Asadpour Piranfar, Tehran, Javidan Publishing House. [In Persian]
  9. Goldmann, L. (1990). Constructive criticism, Translated by Mohammad Taghi Ghiyashi, Tehran, Bozorgmehr Publications. [In Persian]
  10. Goldmann, L; Adorno, T.H; Piaget, J ; and Others (2002). Society of culture and literature: Lucien Goldmann, collection of articles, selected and translated by Mohammad Jafar Poindeh, Tehran Cheshme Publishing House. [In Persian]
  11. Halliday, F. (1979). Dictatorship and development of capitalism in Iran, Translated by Fazullah Nik Ayin, Tehran, Amir Kabir. [In Persian]
  12. Kahnamousheepoor, Z.H. (2010). Sociological criticism and Lucien Goldman: from sociological criticism to aesthetic perception, Tehran: Scientific and Cultural Publishing Company. [In Persian]
  13. Katouzian, H. (1995). Fourteen articles in literature, society, philosophy and economics, Tehran, publishing center. [In Persian]
  14. Khaniki, H; Keihani, M. (2013). A model for the study of women's press in Iran, Cultural and Communication Studies, Fall 2013, No. 28. <http://noo.rs/c5Qmr>. [In Persian]
  15. Malekzadeh, M. (1972). History of Iran's Constitutional Revolution, Volume 3, Tehran, Ibn Sina. [In Persian]
  16. Mesbahipoorirani, J. (1979). Social reality and the world of fiction, Tehran, Amir Kabir Publications. [In Persian]
  17. Mirabedini, H. (1998). One hundred years of Iran's story writing, Tehran, Cheshme Publishing House. [In Persian]
  18. Pouyandeh, M. (1997). Society, culture, literature: Lucien Goldman, (collection of articles), Tehran, Cheshme publication. [In Persian]
  19. Pouyandeh, M. (1998). An introduction to the sociology of literature (Article Collection), Tehran, Naqsh Jahan Publications. [In Persian]
  20. Price, M. (2000). "women's movement in iran, 1850-2000, Persian outpost, Princeton, N. J
  21. Rejali, S. (1971). The role of women in Iran's education" The role of women in Iranian culture and society (a collection of speeches by

- representatives of the Iranian Women's Organization), Tehran, Iran's Women's Organization. [In Persian]
22. Salami, G.H; Najmabadi, A. (2005). Sharq Women's Movement, Tehran: Shiraz. [In Persian]
  23. Sanasarian, E. (2005). Women's rights movement in Iran (insurgency, decline and suppression from 1901 to 1957 revolution) Translated by Noushin Ahmadi Khorasani, first edition, Tehran, Akhtaran publishing house. [In Persian]
  24. SHamisa, S. (2001). Literary criticism, Tehran, Ferdowsi publication. [In Persian]
  25. Toliuee, V; Rezaei, M. (2007). The Necessity of Applying Formative Structure in the Sociology of Community Literature (Formative Structuralism as a Method), Sociology of Iran, Fall, No. 31. <http://noo.rs/G9OQ3>. [In Persian]
  26. Valizadeh, V. (2008), Gender in the works of Iranian Female Novelists, Literary Criticism, Spring 2008, Number 1. <http://noo.rs/05L5n>. [In Persian]
  27. Zahed, S; Khajenoori, B. (2003). Review and brief analysis of the social role of women in the history of Iran, Farhang, Winter 2003, No. 48. <http://noo.rs/tkDWJ>. [In Persian]
  28. Zahed, S; Khajenoori, B. (2004). The Women's Movement in Iran's Contemporary History, Allameh Tabatabai University Articles Collection, 2004, Number 185. <http://noo.rs/9bwDw> [In Persian]

